



## بررسی وکالت و آثار آن در فقه و حقوق موضوعه

توحید صالحی حیدرآباد

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد تهران شمال

Tohid\_salehi65@yahoo.com

مسعود محمدیان

وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

masoud.mohammadian96@gmail.com

### چکیده

وکالت در اصطلاح فقهی و حقوقی عبارت است از اینکه شخصی، دیگری را در انجام امری نایب خود قرار دهد، البته به شرط اینکه عملی که برای آن نایب در نظر گرفته می‌شود عملی باشد که در انجام آن قید مباشرت نباشد، مانند معاملات، و خود موکل نیز اهلیت قانونی برای انجام آن را دارا باشد. این عقد مانند هر عقد دیگری نیازمند به صیغه ایجاب و قبول است و صیغه ایجاب از جانب موکل صادر می‌شود و صیغه قبول از جانب وکیل، که این صیغه ممکن است به صورت لفظ گفته شود یا به صورت فعل. وکالت باید به صورت منجز واقع شود و نباید بر شرط یا صفت، معلق شود. همچنین این قرارداد، قراردادی جایز است و هر یک از طرفین هرگاه که بخواهند می‌توانند عقد را فسخ کنند. همچنین طرفین عقد باید دارای شرایط عامه تکلیف باشند، یعنی موکل باید بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد و وکیل نیز می‌بایست بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد. وکیل حق ندارد دیگری را وکیل کند مگر با اذن صریح یا اذن موکل، مانند جایی که مورد وکالت وسیع باشد، به گونه ای که قراین موجود بر اذن موکل بر توکیل دلالت کند و یا بالا بودن منزلت وکیل مانع این شود که مورد وکالت را شخصا انجام دهد. با توجه به اشاراتی که در بالا به تعریف وکالت کردیم در این نوشتار بر آن شدیم تا وکالت را از نظر فقهی و حقوق موضوعه ایران بررسی نماییم تا تمام ابعاد این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. روش تحقیق در این مقاله روش کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژگان کلیدی: وکالت، فقه، حقوق موضوعه، آثار وکالت



## مقدمه

وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین (موکل) طرف دیگر (وکیل) را برای انجام امری نایب خود می‌کند. بعضی از فقها نیز قید «در حال حیات» را در تعریف وکالت برای خارج کردن وصیت، گنجانده‌اند. قول مشهور فقها آن است که وکالت عقد است و وقوع آن به ایجاب و قبول نیاز دارد. در قانون مدنی نیز به پیروی از نظر مشهور فقها، وکالت را عقد دانسته و چون بنابر قول اکثر فقها، موالات بین ایجاب و قبول در وکالت شرط نیست، در هر موقع وکیل می‌تواند به هر لفظ یا فعلی که حاکی از رضایت وی باشد، وکالت را قبول کند. این عقد از عقود جایز است و هر یک از طرفین (موکل و وکیل) هر زمان بخواهند می‌توانند عقد را بر هم بزنند، مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل وی، در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. مضافاً بر طبق قاعده حاکم بر عقود جایز، به موت، جنون یا سفه طرفین نیز باطل می‌گردد. علاوه بر این هرگاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد، وکالت منفسخ می‌شود. همچنین با انقضای مدت در مواردی که برای آن مدت تعیین شده، وکالت نیز منقضی می‌گردد. در این عقد تنجیز شرط تحقق آن است و تعلق آن بر امری موجب بطلان آن می‌شود. اما وکالت با طبع اولیه آن نظر طرف های قرارداد وکالت را تأمین نمی‌کند. به همین دلیل و به انگیزه ایجاد یک رابطه پایدار و غیر قابل فسخ، برخی به وکالت بلاعزل روی می‌آورند. در چنین مواردی آنچه که طرفین قرارداد در مورد آن توافق می‌کنند چیزی جز اعطای نمایندگی (وکالت) غیر قابل عزل (غیر قابل استعفاء) نیست.

در این که آیا جایز بودن وکالت جزء مقتضای ذات آن است که به استناد ماده ۲۳۳ قانون مدنی شرط خلاف آن باطل و موجب بطلان عقد باشد یا جزء مقتضای اطلاق عقد است که بتوان شروطی را در ضمن آن یا در عقد لازم دیگر گنجانند؟ و به طور کلی عقد جایز وکالت را با شرط ضمن عقد لازم می‌توان به عقد لازم مبدل کرد، مباحث و نظرات فقهی و حقوقی متفاوتی وجود دارد. علی‌هذا با توجه به ماده ۶۷۹ قانون مدنی، تنظیم اسناد چنین وکالتی متداول است. علاوه بر این ممکن است این عقد با تعیین مدت یا بدون تعیین مدت و برای انجام عملی معین باشد. هرگاه وکالت مدت دار باشد، تعیین مدت در وکالت، عقد جایز را لازم نمی‌کند، بلکه فایده و اثر آن این است که در مدت تعیین شده عقد به طور جایز باقی می‌ماند و هر زمان هر یک از طرفین اراده نماید می‌تواند آن را فسخ کند و با پایان یافتن مدت تعیین شده، وکالت نیز منقضی می‌گردد. یکی دیگر از موارد مرتبط با عقد وکالت این است که دو طرف می‌توانند برای تحکیم روابط خویش و به عنوان ضمانت اجرای شروط ضمن عقد، وجه التزامی را پیش بینی و نسبت به آن توافق نمایند که در صورت تخلف، وجه التزام به نفع مشروطه قابل مطالبه باشد. موضوع این عقد نباید از امور باشد که انجام آن توسط خود شخص منظور شارع بوده، بنابراین وکالت برای به جا آوردن واجباتی نظیر نماز و روزه در زمان حیات باطل می‌باشد. طرفین عقد نیز باید دارای شرایطی باشند، از جمله موکل باید بالغ و عاقل و مختار باشد و محجور و غیر رشید نمی‌تواند برای انجام امور خود به دیگران وکالت دهد که ماده ۶۸۲ قانون مدنی نیز به این امر اشاره کرده است. علاوه بر این موکل باید مالک و جایز التصرف به آنچه که وکالت می‌دهد باشد. وکیل نیز باید بالغ و عاقل و مختار باشد و توانایی انجام مورد وکالت را نیز داشته باشد.

## روش تحقیق

در این تحقیق از شیوه توصیفی استفاده شده و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات از نوع کتابخانه‌ای و فیش برداری از کتب فقهی و حقوقی و مقالات و نشریات معتبر داخلی می‌باشد.

## ۱- واژه‌شناسی و مفهوم وکالت

در لغت عرب، «وکالت»، اسم مصدر از «توکیل» است و توکیل را «تفویض امری به دیگری و نایب قرار دادن او» معنا کرده‌اند (طریحی، ۱۴۰۸ق). پس، وجه تسمیه «مفوض‌الیه» به «وکیل»، آن است که «موکل»، انجام کاری را به او واگذار کرده و در واقع، «موکول‌الیه» است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق). چنان که در آیاتی از قرآن کریم، واژه‌ی «وکیل»، به همین مفهوم استعمال شده است. برای نمونه، در آیه‌ی ۱۸۱ از سوره‌ی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید: «...و توکل علی الله و کفی با...وکیلا».



### ۱-۱- وکالت در اصلاح فقهی

مفهوم اصطلاحی این لفظ نیز از معنای لغوی آن، دور نیست چه مشهور فقهای امامیه، با تعبیر قریب به یکدیگر، وکالت را موجزاً به «استنابه در تصرف» تعریف کرده‌اند از جمله گفته‌اند: «وکالت، عقدی است که برای استنابه در تصرف تشریح شده است.» (حلی، بی تا؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۱۲ق.) یا «وکالت، ایجاب و قبول دال بر استنابه در تصرف است.» (طباطبایی، ۱۴۱۹ق.) و یا به کوتاه‌ترین عبارت: «وکالت، استنابه در تصرف است.» (محقق حلی، ۱۴۰۹ق؛ نجفی، ۱۳۹۴ق؛ عاملی، ۱۴۱۱ق.) در فقه اهل سنت هم به‌طور معمول در مقام تعریف، چنین می‌گویند: «وکالت، عبارت است از این که شخص امری از امور قابل نیابت خود را به دیگری واگذار کند تا در زمان حیات او به انجام رساند.» (النصاری، ۱۴۱۸ق.) بدین سان، از منظر فقهی، نیابت در تصرف، به این معنا که شخصی (منوب عنه)، اختیار انجام فعلی را به دیگری (نائب) تفویض کند و به بیان دیگر، به او اذن در تصرف دهد، مقتضای وکالت را تشکیل می‌دهد. در این تعبیر و در اصطلاح دقیق فقهی، نیابت، از جمله «عناوین قصدی» است (شهید ثانی، ۱۴۱۴ق.) به عبارت دیگر، تصرف نائب باید به قصد اقدام از جانب و قبل منوب عنه انجام شود.

### ۱-۲- وکالت در اصلاح حقوقی

قانون مدنی ایران در ماده ۶۵۶ وکالت را چنین تعریف کرده است: «وکالت عقدی است که بموجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را بر انجام امری نایب خود قرار می‌دهد» با انعقاد عقد وکالت، وکیل و موکل در برابر یکدیگر حق و تکلیف یافته، دارای روابط حقوقی، وظایف و مسئولیت‌های متقابلی می‌شوند و در اصطلاح حقوقی، عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین عقد، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید. (کاتوزیان، ۱۳۷۶) وکالت یکی از عقود بسیار رایج می‌باشد، که امروزه در صحنه‌های اجتماعی و اقتصادی و بانک‌ها استفاده زیادی می‌شود. وکالت عقد است و در نتیجه نیاز به ایجاب موکل و قبول وکیل دارد.

### ۱-۳- ماهیت وکالت

در رابطه با وکالت، تعاریف متعددی از فقهاء به ما رسیده که در این تعریف‌ها به عقد بودن آن و نیز به عقد جایز بودن نه لازم و همچنین به ضابطه آن که همانا نیابت‌پذیری آن می‌باشد، اشاره شده است. و در عقد و جایز بودن آن، فقهی از فقهاء شک نکرده است. علامه در کتاب تذکره الفقهاء در ذیل وکالت که حقیقت وکالت چیست، می‌نویسد: وکالت، عقدی است که مشروع گشته جهت نیابت در تصرف (علامه حلی، ۱۴۲۷ق.)

مرحوم محقق اول، صاحب شرایع، طلب نیابت در تصرف را وکالت دانسته (محقق حلی، ۱۴۰۳ق) و به صورت یک قاعده کلی در باب وکالت، هر چیزی که شخص، مستقلاً بتواند تصرف کند، صحیح است که در آن امر وکیل بگیرد و بر عکس آن، عکس خواهد شد، یعنی هر چیزی را که شخص نتواند تصرف کند، وکالت هم در آن جا صحیح نخواهد بود و یا ملاک را نیابت‌پذیری و عدم نیابت‌پذیری دانسته‌اند که هر کجا نیابت‌پذیر باشد، وکالت هم صحیح خواهد بود و اگر نیابت‌پذیر نباشد، صحیح نخواهد بود؛ مثل شخصی که قدرت بر طهارت دارد، در این جا نیابت نخواهد بود و چون نیابت را نمی‌پذیرد، پس وکالت هم صحیح نخواهد بود (طوسی، بی تا).

حقوق دانان ایرانی تقریباً به اجماع نیابت و نمایندگی را ماهیت و جوهر وکالت دانسته‌اند.<sup>۱</sup> ماده ۶۵۶ق.م. نیز با پیروی از همین نظر، وکالت را به عقدی تعریف کرده که یکی از طرفین را برای انجام کاری نایت خود قرار می‌دهد.

### ۱-۴- ادله مشروعیت وکالت

<sup>۱</sup> . جعفری لنگرودی، در ترمینولوژی حقوق، در توضیح لغت وکالت (هرچند ایشان در آثار جدیدتر خود تعریف وکالت به اذن در نیابت را (که قانون مدنی بیان داشته) دارای اجمال دانسته‌اند چرا که نیابت را بر دو نوع می‌دانند؛ نیابت عرفی، که در وکالت وجود دارد و نیابت اصطلاحی در فقه، که اثر عام عقود اذنی از نظر اسلام است و در ودیعه و عاریه و حتی مضاربه و عقد شرکت وجود دارد.



مشروعیت وکالت و جایز بودن آن با کتاب، سنت و اجماع قابل اثبات است. از منظر قرآنی، قول خدای متعال که می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهِمْ» (سوره توبه، آیه ۶۰) زکات درویشان راست و آنان که فروتر باشند از ایشان و کارداران بر آن. و عاملین علیها، و آنان که بر آن عمل می‌کنند، یعنی آنان که سعی کنند در آن و جپایت کنند و آن بستانند و جمع کنند، ایشان را نصیبی باشد (رازی، ۱۳۶۶).

علامه حلی در تذکره فرموده‌اند که جواز عمل به حکم نیابت عن مستحقین می‌باشد و از و عاملین علیها، جواز وکالت را استنباط می‌کند و مخالفی هم بر این نظر نقل نمی‌کند و نیز علامه به این آیه استدلال می‌کند: «فَابْتَغُوا أَحَدَكُمْ بَوْرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ» (سوره کهف، آیه ۱۹) بعث (فرستادن یکی به نمایندگی و از باب وکالت بوده است) یک نفر را به سوی شهر از باب وکالت می‌داند و این آیه: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» (سوره یوسف، آیه ۹۳) این را هم وکالت دانسته (علامه حلی، ۱۴۲۷ق) در کتاب‌های آیات الاحکام نیز دلالت را برای وکالت کافی می‌داند.

اما در روایات، احادیث فراوان در این باب وجود دارد که یکی از آن احادیث، حدیث معروف عروه بارقی است که شیخ انصاری در مکاسب در بحث بیع فضولی آورده است. داستان از این قرار بود که متاعی برای پیامبر آورده می‌شود، پیامبر هم، آن را به عروه داد تا عروه گوسفندی را بخرد، بعد عروه با آن متاع، معامله‌ای می‌کند و بعد از آن، عروه به جای یک گوسفند، دو گوسفند می‌خرد و سپس در مسیر، یکی از گوسفندان را به دیناری می‌فروشد، سپس با یک گوسفند و یک دینار، خدمت پیامبر می‌رسد که هم یک گوسفند و هم یک دینار را تسلیم پیامبر کرده و می‌گوید پیامبر این یک دینار شما و این هم گوسفندان، بعد پیامبر ماجرا را می‌پرسد، و او تعریف می‌کند از آن‌که واقع شده بود تا آخر حدیث، در این قصه، بعضی از فقهاء، کار عروه را از باب وکالت دانسته‌اند و نیز از قول امام صادق (ع) چنین روایت شده که هر کسی مردی را جهت کاری از کارها وکیل کند پس وکالت ثابت خواهد بود مادامی که موکل، وکیل خود را از وکالت خارج کند. مرحوم علامه حلی بعد از نقل روایات به جواز وکالت و مشروعیت آن از همین روایات استفاده می‌کند.

علامه حلی بعد از روایات، سراغ اجماع می‌رود که می‌گوید: تمام امت، اجماع کرده‌اند در تمام زمان‌ها و شهرها بر جواز و مشروعیت وکالت، چرا که شدت نیاز بر انگیزنده به وکالت، امری است روشن؛ چون که ممکن نیست که کسی، تمام کارهای خویش را خود انجام دهد، پس ناگزیر است که در بعضی از کارها نایب و وکیل بگیرد.

## ۱-۵- عقد یا ایقاع بودن وکالت

در بحث وکالت، مشهور، اعتقادشان بر این است که وکالت در زمره یکی از عقود می‌باشد، زیرا تحقق وکالت به ایجاب و قبول است که تحقق آن با لفظ و فعل و نوشتن و یا اشاره تحقق پیدا می‌کند. در مقام استدلال مشهور می‌گویند، وکالت به معنای اعم کلمه جزء عقود تلقی می‌گردد هماهنگونه که به همین معنا، معاطات هم عقد تلقی می‌شود (نجفی، ۱۳۹۷ق، ج ۲۷). لکن مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی، نظر مشهور را مورد نقد قرار می‌دهد و می‌فرماید اقوی این است که وکالت از جمله عقود نمی‌باشد بلکه ایقاع است و قبول در آن شرط نمی‌باشد زیرا اگر کسی دیگری را وکیل نمود که خانه‌اش را بفروشد و او هم بدون قبول، عملاً اقدام به این عمل نمود، بیع انجام گرفته صحیح می‌باشد. زیرا همان طوری که گفته شد قبول، در تحقق وکالت شرط نمی‌باشد و قول مرحوم علامه که فرموده است، در وکالت رضای باطنی به معنای قبول می‌باشد صحیح است، چرا که نهایتاً در حکم عقد فضولی بوده و در صورت عدم تنفیذ، معتبر نخواهد بود. مطلب مهم این است که مرحوم سید می‌فرماید وکالت از جمله عقود نمی‌باشد این حرف لزوماً به این معنا نیست که در تحقق وکالت قبول، شرط نیست ولی اگر ایجاب کند و قبول هم تحقق پیدا کرد وکالت عقد تلقی می‌گردد اما اینکه لزوماً قبول احتیاج داشته باشد چنین ملازمه‌ای مورد قبول نمی‌باشد. علی‌هذا وکالت به دو شکل تحقق می‌یابد. ۱- با قبول ۲- بدون قبول (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۴ق).

## ۲- ایجاب و قبول در وکالت

در ماده ۶۵۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «وکالت، ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند، واقع می‌شود» (جهانگیر، ۱۳۸۳). مبنای ایجاب و قبول خواستن از نظرگاه فقیهان اسلامی، به خصوص فقهای امامیه، چنان‌که صاحب جواهر گوید، این است که: «در تحقق



وکالت، حتماً باید ایجابی دال بر قصد وکالت وجود داشته باشد، مانند آنکه بگوید: «وگلتک، یعنی به تو وکالت دادم یا استتبتک» یعنی تو را نایب خود گرداندم و یا هر لفظی که به این عبارات نزدیک باشد، وکالت گاهی با فعل هم تحقق پیدا می‌کند؛ چنان‌که مثلاً به او بگوید: «تو را در فروش، وکیل خود کرده‌ام» و او بفروشد. صاحب جواهر می‌گوید در عقد وکالت، لفظ مخصوصی معتبر نیست؛ چرا که وقتی در عقد لازم، لفظ خاصی معتبر نباشد، در عقد جایز، به طریق اولی معتبر نخواهد بود (نجفی، ۱۳۹۴ ق.).

## ۲-۱- ایجاب

ایجاب وکالت نیز، مانند قبول وکیل، ممکن است به وسیله لفظ و نوشته یا فعل باشد و هیچ شکل خاصی برای نفوذ یا امکان اثبات آن وجود ندارد. ایجاب نیز ممکن است ضمنی و به اذن فحوی (مفهوم) باشد؛ مانند اینکه زن و شوهر در برخی امور مربوط به خانواده یا ماموران دولتی نسبت به انعقاد قرار دادهایی که لازمه اداره است، وکیل ضمنی هستند. با وجود این، در مواردی که موضوع وکالت انجام عمل حقوقی است که انعقاد یا اثبات آن نیاز به تنظیم سند رسمی دارد، وکالت‌نامه باید سند رسمی باشد. زیرا به طور معمول، هدف از تنظیم سند رسمی، حفظ نظم عمومی یا جلب توجه امضاکنندگان سند به آثار ناشی از آن است و رسیدن به این اهداف با رسمی بودن وکالت‌نامه مبنای سند انتقال، ملازمه دارد.

## ۲-۲- قبول

در موردی که وکیل هنگام ایجاب وکالت در مجلس عقد حاضر است و آن را می‌پذیرد، درباره زمان وقوع عقد بحثی وجود ندارد؛ چرا که ایجاب و قبول به یکدیگر پیوسته است و دو طرف عقد، از نتیجه تراضی (توافق) آگاهند، اما در حالتی که وکالت به غایب داده می‌شود، ممکن است این پرسش مطرح شود که زمان وقوع عقد چه زمانی است؟ زمانی که قبول اعلان می‌شود یا هنگامی که به آگاهی موکل می‌رسد؟ در پاسخ باید گفت که درباره وکالت، باید پس از اعلان قبول، عقد را محقق دانست. چرا که نه تنها ماده ۶۵۷ قانون مدنی، تحقق وکالت را منوط به قبول وکیل می‌داند، اگر پذیرفته شود که اعلان قبول با اجرای مفاد وکالت ممکن است، لازمه منطقی آن پذیرفتن وقوع وکالت به محض قبول است.

## ۳- احکام وکالت

در این بخش به احکام عقد وکالت می‌پردازیم و هریک را به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۳-۱- جایز بودن عقد وکالت

در اینکه آیا جایز بودن وکالت جزو مقتضای ذات آن است که به استناد ماده ۲۳۳ ق. م شرط خلاف آن باطل و موجب بطلان عقد باشد یا جواز و مقتضای اطلاق عقداست که بتوان شروطی را در ضمن آن یا عقد لازم دیگر گنجانید؟ عده‌ای می‌گویند جایز بودن جزو مقتضای ذات عقد وکالت است و نمی‌توان با قراردادن عقد وکالت در ضمن یک عقد لازم ماهیت آن را تغییر داد و جواز را به لزوم تبدیل نمود برخی از نویسندگان گفته‌اند: عقد جایز وکالت را با شرط ضمن عقد لازم می‌توان به عقد لازم مبدل کرد یعنی جواز عقد وکالت جواز مقتضای اطلاق عقد است نه مقتضای ذات عقد، بنابراین می‌توان وکالت وکیل یا عدم عزل او را در ضمن عقد لازمی شرط نمود (ماه ۶۷۹ ق. م.).

نکته‌ای که حائز اهمیت است و جایز بودن مقتضای ذات عقد وکالت را تقویت می‌کند انفساح آن با موات و جنون موکل یا وکیل است (مستفاد از ۹۵۴ ق. م.) به گفته برخی از استادان گذشته (اثر شرط وکالت و همچنین شرط عدم عزل ضمن عقد لازم آن است که وکالت یا عدم عزل نسبت به مشروط علیه لازم‌الوفا می‌گردد و او به اعتبار وجوب وفای به شرط نمی‌تواند وکالت را فسخ نماید و الا در احکام دیگر عقد جایز مانند انحلال آن به فوت یا جنون احد طرفین تأثیری نخواهد داشت زیرا وکالت ضمن عقد لازم و یا سلب حق از موکل طبیعت عقد جایز را به لازم مبدل نمی‌نماید. بنابراین طبق ماده ۹۵۴ ق. م. به (فوت و یا جنون) احد طرفین عقد وکالت مزبور منفسخ می‌شود. تأیید این استدلال می‌توان گفت چون خواست و تراضی دوطرف عقد بستن عقد وکالت (در معنای فقهی و حقوقی) با شرط سلب حق عزل است به عبارتی دیگر چون آنان وکالتی می‌خواهند که خودشان (بایکی از آن دو) و حق عزل نداشته باشند نه وکالتی که پس از فوت و جنون نیز



باقی بماند. پس در صورت عارض شدن فوت یا جنون دیگر وکالت (در معنای اصلاحی خود) صدق نمی‌کند بلکه در صورت اول (فوت) می‌توان از وصایت و در مودر دوم (جنون) از مزایای ولایت اولیاء قانونی بهره مند شد به عبارت دیگر اعطای نمایندگی پس از فوت وصایت است نه وکالت و مجنون نیز نمی‌تواند موکل یا وکیل باشد.

### ۳-۲- اطلاع موکل نسبت به استعفاء وکیل

به غیر از قلبی از فقها بقیه برای وکیل اختیار کامل در استعفا قائل‌اند، چنان‌که گفته شده است: «الوکیل فله آن یفسخ الوکاله و یعزل نفسه سواء حضر الموکل او غاب و اذافسختها لم یکن له بعد ذلک آن یتصرف فیما و کل فیه...» (شیخ طوسی، ۱۴۰۸) «فاذا فسخته الوکیل و عزل نفسه انفسخ سواء کان موکله حاضرا او غایبا»<sup>۲</sup> محقق در جامع المقاصد بعد از بیان این‌که با استعفاء وکیل بدون توجه به حضور یا غیاب موکل عقد وکالت پایان می‌یابد، در بیان دلیل می‌نویسد: «لان الوکاله عقد جائز من الطرفين و مقتضی ذلک انفساخ العقد بفسخ کل منهما» گفته شده است که ابوحنیفه در استعفاء وکیل حضور موکل را ضروری می‌داند. به نظر می‌رسد آزادی وکیل در برهم زدن وکالت چندان منطقی نباشد، موکل به این‌که وکیل اقداماتی را به نیابت از جانب او انجام می‌دهد اعتماد می‌کند، حال اگر استعفاء وکیل بدون آن‌که به موکل اطلاع بدهد، پذیرفته شود موجبات ضرر موکل فراهم خواهد آمد، ضرری که باید از آن اجتناب کرد. به نظر نگارنده می‌توان راه حل ارائه شده در ماده ۳۹ ق.آ.م. را به سایر موارد سرایت داد. «...وکیلی که دادخواست تقدیم کرده در صورت استعفا مکلف است، آن را به اطلاع موکل خود برساند و پس از آن موضوع استعفاء وکیل و اخطار رفع نقص توسط دادگاه به موکل ابلاغ می‌شود، رفع نقص به عهده موکل است» اما اگر اصرار بر خاص بودن ماده فوق شود، می‌توان وکیل را به دلیل سوءاستفاده از حق استعفاء خود که منجر به ضرر موکل شده است، ملزم به جبران خسارت نمود یا از قاعده غرور استفاده کرد و گفت وکیل موکل را به انجام مورد وکالت مغرور کرده و با استعفا بدون اطلاع دهی موجب ضرر موکل شده، پس باید این ضرر را جبران کند (ایزانلو و میر شکاری، ۱۳۸۸) باین حال باید به این نکته نیز توجه کرد، که ملزم کردن وکیل به اطلاع نباید سبب این امر شود، که وکیل آزادی خود را از دست بدهد نه بخاطر حفظ جواز عقد، بلکه به این دلیل که عدم امکان استعفا یا مشروط کردن آن به شرایط سبب دایمی شدن وکالت می‌شود و این خلاف آزادی انسان می‌باشد. پس باید راه‌های جایگزین نیز در نظر گرفته شود. برای مثال ماده ۳۹ ق.آ.م. راهی جایگزین اطلاع دادن به موکل پیش‌بینی کرده است و آن اطلاع دادن به دادگاه است.

### ۳-۳- اطلاع وکیل نسبت به عزل خود توسط موکل

با آن‌که اصل بر این است، که عقود به صرف اعلام اراده مبنی بر فسخ، منحل می‌شوند، قانون مدنی این قاعده را در عقد وکالت نپذیرفته است. به نظر می‌رسد، دلیل وجود این تفاوت حکمی را باید در وضع ویژه عقد وکالت جست‌وجو کرد. در وکالت برخلاف سایر عقود، که تنها رابطه حقوقی میان دو طرف عقد ایجاد شده و ایجاد یا زوال این رابطه علی القاعده تأثیری بر حقوق سایرین ندارد، وضع خاصی حکم فرما است. موکل، فردی را نایب اعمال خود می‌گرداند و به او اختیار انجام اعمال حقوقی را به حساب خود می‌دهد. اگر او آزاد باشد، که هرگاه بخواهد، این رابطه را صرفا با اعلام اراده منحل کند، نتیجه این خواهد شد، که وکیلی ممکن است بعد از اعلام اراده موکل و پیش از اطلاع از عزل خود، اقدام به معاملاتی کند. درحالی که این معاملات با توجه به عدم وجود عقد وکالت بعد از اعلام اراده موکل، فضولی محسوب می‌شود و این ضروری است، که هم متوجه وکیل ناآگاه می‌شود، و هم افراد طرف معامله<sup>۳</sup>. بنابراین با توجه به این‌که «پیشگیری بهتر از درمان است» قانون‌گذار برای جلوگیری از وقوع ضرری به نام معامله فضولی، در وکالت، عزل را به ایقاعی تشریفاتی بدل کرده است و اطلاع دادن به موکل را نیز لازم دیده است و در واقع، این امر را جزء تکالیف موکل گردانیده است. منشأ این تکلیف گاهی مثل ماده ۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی، قانون است که مقرر می‌دارد: «اگر موکل وکیل خود را عزل نماید، مراتب را باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد»

<sup>۲</sup> . محقق بحرانی در حدائق ناصره ج ۲۲ ص ۱۵ فرقی بین اعلام یا عدم اعلام به موکل نمی‌بیند.

<sup>۳</sup> . محقق کرکی در بیان مبنای حکم می‌نویسد: «و لانه لو انعزل قبل العلم لحصل ضرر عظیم لانه ربما و کله فی بیع جاریه فیطالها المشتري او الطعام فییکله او الثوب فیقطع او ینقله الیبلاد بعیده و غیر» این اندیشه در مسالک ج ۵ ص ۲۴۵ ریاض ج ۲ ص ۱۱ حدائق ج ۲۲ ص ۲۱، مجموع ج ۴۱ ص ۱۵۶ نیز دیده می‌شود.



گاهی تکلیفی عرفی است. البته فرعی که همراه با تأیید ضمنی قوانین نیز می‌باشد. علت این تکلیف آن است، که وقتی فردی دیگری را به عنوان وکیل خود تعیین می‌کند، عرف جامعه ادامه این رابطه حقوقی میان وکیل و موکل را همواره استصحاب می‌کند، مگر آن که به طور یقینی برای جامعه، علم حاصل شود، که موکل، وکیل خود را عزل نموده است. در واقع مسبب اعتماد عرف جامعه به وجود و ادامه وجود رابطه وکالت، موکل است و برای همین، موکل تکلیف دارد، به گونه‌ای قاطع به این اعتماد پایان بخشد.

### ۳-۴- امانی بودن ید وکیل

ید وکیل، امانی است؛ در نتیجه، مادام که مرتکب تقصیری نشده باشد، هیچ مسئولیتی متوجه او نیست. در نمایندگی، نماینده در مقابل موکلین، موظف و بایستی پاسخگو باشند. در واقع، نمایندگی در خدمت مردم می‌باشد و همان‌طور که در قانون مدنی آمده است، اقدامات و تصرفات وکیل باید در راستای مصالح و مصلحت موکل باشد.

ماده ۶۶۶ قانون مدنی: هرگاه از تقصیر وکیل، خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل، مستبب آن محسوب گردد، مسئول خواهد بود.

همچنین در ماده ۶۶۷: وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود، مصلحت موکل را مراعات نماید و از آن چه موکل بالصرحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت، داخل در اختیار اوست، تجاوز نکند (جهانگیر، ۱۳۸۳).

امام در تحریر الوسیله می‌نویسد: «وکیل باید تنها به آن چه که در عقد وکالت به عنوان مورد وکالت صریحاً و ظاهراً اشاره شده بسنده کند». و نیز می‌گوید: نماینده باید همواره صلاح و مصلحت مردم را در نظر گرفته و اظهار نظرها و تصمیم‌گیری‌های او در محدوده حقوق موکلین و برای مصالح آنان باشد. او نمی‌تواند نظرات شخصی خود را ابراز داشته و اگر تصمیماتی برای نفع و منفعت خویش بگیرد، باطل است. همچنان که اگر عملی به نفع موکل انجام شود که در عقد وکالت از آن ذکری نیامده، نفوذ آن عمل، متوقف بر اجازه موکل است (امام خمینی، ۱۳۶۸).

### ۴- تعهدات وکیل

با انعقاد عقد وکالت، وکیل و موکل در برابر یکدیگر حق و تکلیف یافته، دارای روابط حقوقی، وظایف و مسؤولیت‌های متقابلی می‌شوند. بدیهی است تحدید حدود قانونی این مسؤولیت‌ها، در پیشگیری از منازعات احتمالی طرفین عقد وکالت و در نتیجه کاهش حجم پرونده‌های محاکم قضایی مؤثر است. تعهدات وکیل در برابر موکل یا بطور مستقیم ناشی از عقد وکالت است، یا بطور غیر مستقیم؛ نیز ممکن است منشأ آن، توافق وکیل و موکل در قالب شروط و تعهدات ضمن عقد یا مستقل باشد که در هر حال، ایفاء تعهدات مزبور لازم است. تعهداتی که بطور مستقیم منبث از عقد وکالت اند، ناشی از ذات عقد مزبور بوده، صرف تحقق یافتن عقد، بدون نیاز به تصریح، موجب مسؤولیت وکیل می‌شوند.

### ۴-۱- رعایت مصلحت موکل توسط وکیل

مطابق قواعد عمومی، اختیار وکیل محدود به رعایت مصلحت موکل است (ماده ۶۶۷ قانون مدنی). مصلحت، بر وزن مفعله، به معنای صلاح و حسن به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۱۶) صاحب‌المحیط، مصلحت را به معنای منفعت می‌داند (بستانی، ۱۹۸۷)، برخی دیگر معتقدند صلح الشیئی (شیئی نیک شد) برخلاف فسد (تباہ شد) به کار رفته است و در فرهنگ حقوقی، به معنای منافع تعریف شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸). بنابراین، رعایت مصالح موکل، به معنای تحصیل منافع وی نیز هست. به هر حال، در اینکه وکیل باید مصلحت موکل را در کلیه اعمال حقوقی که از جانب او بر عهده گرفته، رعایت نماید تردیدی نیست. اما با این حال، در مفهوم مصلحت و مصادیق رفتار مصلحت‌آمیز جای سخن است. در این خصوص، باید در هر مورد خاص، رفتار وکیل را با رفتار شخصی امین و دلسوز مقایسه کرد. بنابراین، اگرچه فروش مال موکل، به هشتاد درصد قیمت بازار، رفتاری خلاف مصلحت موکل است، ولی ممکن است در شرایط خاصی این رفتار، عین مصلحت محسوب شود. از این رو، دستیابی به معیاری ثابت جهت سنجش مصلحت‌آمیز بودن رفتار وکیل دشوار است در اینجاست که اصل



حسن نیت رخ نمایی می‌کند. بدین توضیح که باید رفتار وکیل را با رفتار توأم با حسن نیت سنجید. در اینجا سخن بر سر، میزان سود و انتفاع مادی و مالی موکل از تصرفات حقوقی وکیل نیست، بلکه میزان تطابق رفتار وکیل، با مقتضیات اصل حسن نیت مطمح نظر است که به عمل وی وصف مصلحت آمیز می‌بخشد. این که وکیل، مکلف به رعایت مصلحت موکل است، از شرط ضمنی مستتر در قرارداد نشأت می‌گیرد. با وجود این، در فرضی که وکالت عام است (مانند وکالت در فروش) و موکل، حق انجام هرگونه معامله، با هر قیمت و به هر کس را به وکیل می‌دهد، مفاد قرارداد مؤید اختیار مطلق وکیل در انتقال مال موضوع وکالت، به هر قیمت و به هر کس می‌باشد. توضیح اینکه مفاد این قبیل وکالتنامه‌ها، مؤید تفویض اختیار تشخیص صلاح موکل به وکیل است. بدین معنی که موکل، با اعطای وکالت عام اعلام می‌دارد که تصمیم وکیل به هر نحو که باشد، به صلاح وی است، از آنجا که بنا به فرض، حداقل در امور مالی، هر کس صلاح خود را بهتر از دیگری می‌داند، لذا معامله وکیل، به هر نحو که باشد به صلاح موکل فرض می‌شود. ولی حتی در فرض وکالت عام نیز وکیل نمی‌تواند، مورد معامله را به یک چهارم یا یک ششم قیمت واقعی و متعارف بفروشد. مبنای این نظر، آن است که این گونه معاملات، هر چند برخلاف مصلحت موکل نیست، ولی برخلاف حسن نیت وکیل در برابر موکل است. این امر، در آراء متعددی از دیوان عالی کشور تایید شده است: «تکیه رأی فرجام خواسته بر این اساس که تشخیص مصلحت موکل (با توجه به جمله بر هر مبلغ و به هر ترتیب که صلاح و مقتضی بدانند) در اختیار وکیل قرار داده شده موجه و منطقی تشخیص نمی‌گردد؛ زیرا قبول این امر مغایر مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی بوده و اعمال آن به نحو اطلاق نوعی تجاوز از اختیار برحسب قرائن و عرف و عادت و منافی با قسمت اخیر ماده مذکور خواهد بود<sup>۴</sup>. این رأی، از نظر نتیجه منطقی و عادلانه است اما اسباب توجیه کننده آن مبهم و قابل انتقاد بنظر می‌رسد. چراکه تمیز مصلحت باخود موکل است و قانون منعی در راه تراضی طرفین و حدود اختیاری که موکل به نایب خود می‌دهد ایجاد نمی‌کند ولی بحث در این است از عباراتی شبیه آنچه در این وکالتنامه آمده است چنین بر نمی‌آید که موکل مصلحت خود را از یاد برده باشد و زمام کار را بطور مطلق در اختیار وکیل قرار داده باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۹).

#### ۴-۲- لزوم رعایت حدود اختیار اعطایی به وکیل

حال اگر وکیل، خلاف عرف و عادت، به نیابت مبادرت نماید، فاقد حسن نیت است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که ضمانت اجرای عدم حسن نیت چیست؟ در این خصوص، باید گفت: تکلیف امر دایر است بین بطلان و عدم نفوذ معامله؛ برخی از نویسندگان این نوع تصرفات را باطل می‌دانند، چراکه اقدامات خسارت آمیز و زبان بار وکیل، فاقد مجوز شرعی و عقلی است و اعمال به ضرر موکل را توجیه نمی‌کند (بازگیر، ۱۳۸۵) به نظر می‌رسد، دلیل بطلان ضمانت اجرای عدم رعایت حسن نیت، به سبب عدم مجوز شرعی و عقلی ملاکی مبهم است و در آن جای تردید وجود دارد. برخی از حقوقدانان، با توجه به قسمت اول ماده ۶۶۷ قانون مدنی معتقدند: اذن موکل، مفید بر این است که وکیل به سود او گام بردارد و چون امینی دلسوز مصلحت او را در نظر داشته باشد. هرگاه وکیل به عمد مصلحت موکل را در نظر نگیرد، و به سود خود، یا شخص دیگری اقدام نماید، عمل او فصولی بوده و نیاز به تنفیذ موکل دارد. ماده ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ قانون مدنی نیز همین مطلب را با صراحت بیان کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۹).

درفقه امامیه و قانون مدنی ایران، "رعایت حدود وکالت" از وظایف وکیل شمرده شده است (الجبعی العاملی، بی تا) ماده ۶۶۳ قانون مدنی ایران، درباره گستره وکالت مقرر می‌دارد: "وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است، انجام دهد" ضمانت اجرای تخلف از این تعهد، عدم نفوذ عمل حقوقی است و در صورت امضای موکل معامله هیچ اثری، حتی در رابطه وکیل و طرف قرارداد ندارد و علم و جهل آنان به فصولی بودن عمل در نفوذ معامله مؤثر است (کاتوزیان، ۱۳۸۹). هرگاه موکل، قلمرو وکالت را تعیین کرده باشد، چنانچه در وکالت مقید چنین است، وکیل نمی‌تواند از مرز تعیین شده فراتر رود. بنابراین، اگر شخصی به دیگری برای اجاره دادن منزلش وکالت دهد، وکیل حق ندارد، آن را بفروشد، برای مثال در عرف، وکالت در فروش منزل، به معنای نمایندگی برای فروش ملک به قیمت روز است. هر چند منفعت بیشتری برای موکل داشته باشد. معنای وکالت در خرید نیز نیابت به خریدن جنس سالم به بهای روز است. اگر وکیل، به قضاوت عرف اعتنا نکند، حدود وکالت را رعایت نکرده است (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴). «شهید ثانی» در بیان تکالیف وکیل، در صورتی که وکالت مطلق باشد بیان می‌دارد: وکیل (در فروش مال) نمی‌تواند موضوع وکالت را کمتر از قیمت بازار بفروشد. مگر اینکه میزان کاستی

<sup>۴</sup> . رای ۹۰۸ شعبه ۹ دیوان عالی کشور مورخ ۱۳۶۳/۳/۲۹ مجموعه قوانین و مقررات وکالت، ریاست جمهوری، ص ۴۲.





قیمتی که کالا را به فروش می‌رساند با قیمت بازار چندان قابل اعتنا نباشد (جبعی‌العاملی، بی‌تا) در واقع، فروش مال به قیمت پایین‌تر از قیمت متعارف، برخلاف حسن نیت وکیل می‌باشد. البته می‌توان گفت، منع تجویز فروش به قیمت پایین‌تر از قیمت بازار، مبتنی بر لزوم رعایت مصلحت موکل باشد.

«علامه حلی» نیز در قواعد الاحکام عبارت مشابهی دارد. به نظر وی، اطلاق وکالت در بیع، مقتضی فروش مال به ثمن نقد و البته رایج شهر و متعارف است (علامه حلی، ۱۴۱۳). تکلیف وکیل در وکالت در فروش مال، بیع مال به ثمن متعارف است. حال فرض کنید، وکیل برای فروش مال، با دو مشتری مواجه است که یکی به قیمت متعارف و دیگری به قیمتی بیش از قیمت متعارف، خواهان خرید مال است. در این فرض، مرحوم علامه، در عبارتی دیگر می‌نویسد: «وکیل نمی‌تواند مال را به ثمن متعارف بفروشد، بلکه باید آن را به کسی بدهد که قیمتی بیش از قیمت متعارف پرداخت می‌نماید». طبیعتاً برطبق مقتضای عقد وکالت، وکیل تکلیفی به فروش مال به بیش از قیمت متعارف آن ندارد. ولی در فرض حاضر، باید دانست رعایت حسن نیت نیازمند تلاش وکیل برای کسب بیشترین سود و منفعت برای موکل است. در واقع، تکلیف وکیل به لزوم فروش مال به قیمت بیشتر، به اتکای لزوم رعایت حسن نیت توجیه پذیر می‌باشد، نه بر اساس وظیفه قراردادی وکیل.

فرض دیگری که علامه حلی و شهید ثانی مطرح می‌کنند، این است که اگر وکیل مالی را به ثمن متعارف به فروش برساند و در مدتی که بنا به فرض، وکیل حق دارد معامله را فسخ کند، مشتری دیگری پیدا شود و مایل به پرداخت قیمت بیشتر شود، آیا وکیل مکلف به فسخ معامله جهت فروش مال به مشتری دیگری که قیمت بیشتری پرداخت می‌نماید می‌باشد؟ (علامه حلی، ۱۴۱۳) در اینجا، دو موضوع قابل طرح است: ۱- انجام وظیفه قراردادی در برابر خریدار. ۲- رعایت مقتضیات اصل حسن نیت در برابر موکل و در برابر طرف معامله. در این خصوص، باید گفت: اصولاً وکیل تکلیفی به عدم فسخ معامله ندارد، ولی اصل حسن نیت، در رابطه با خریدار، مقتضی آن است که وکیل معامله را به جهت تحصیل بهای بیشتر فسخ نکند. با وجود این، موضوع حسن نیت در برابر موکل نیز مطرح است. آیا حسن نیت نیازمند فسخ معامله برای به دست آوردن منفعت بیشتر برای موکل می‌باشد؟ «علامه حلی» در این خصوص، اشکال وارد نموده است و با آن موافق نمی‌باشد. اما «شهید ثانی» معتقد است، حتی اگر وکیل مال را به قیمت واقعی فروخته باشد و برای خود خیار فسخ قرارداد داده باشد و در این میان، مشتری دیگری پیدا شود و قیمت بیشتری بدهد در این صورت، بر وکیل واجب است که بیع را فسخ و به مشتری دوم بفروشد (الجبعی‌العاملی، بی‌تا).

#### ۴-۳- انجام مورد وکالت طبق قرارداد

هنگامی که بحث از تعهدات وکیل در برابر موکل می‌شود، انجام مورد وکالت نخستین و به عنوان اصلی‌ترین تعهد وکیل مطرح می‌گردد و بسیاری از موضوعات حقوقی مربوط را پوشش می‌دهد. بطور کلی می‌توان گفت که وکیل موظف است مورد وکالت را با رعایت حدود وکالت، انجام دهد و این حدود با توجه به کیفیت انشاء وکالت و اقسام آن، وفق ماده ۶۶۰ ق.م. که مقرر می‌دارد: «وکالت ممکن است بطور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاص»، مشخص می‌گردد. از جمله مباحث متفرع بر انجام مورد وکالت، مسأله لزوم پرداختن وکیل به لوازم و مقدمات عمل مورد وکالت است بدون نیاز به تصریح و اذن مستقل موکل. ماده ۶۷۱ قانون مدنی بصراحت مقرر می‌دارد: «وکالت در هر امر، مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد».

لوازم و مقدمات عقد وکالت بر دو قسم است:

لوازم و مقدمات ذاتی وکالت: لوازم ذاتی وکالت از عناصر متشکله و اجزاء مقومه آن می‌باشند. این قسم از لوازم، لاینفک از عقد وکالت نبوده، زوال آنها به منزله زوال وکالت است؛ به همین دلیل نمی‌توان عدم این لوازم را در عقد وکالت شرط نمود؛ زیرا به استناد ماده ۲۳۳ قانون مدنی، شرط خلاف مقتضای ذات عقد موجب بطلان آن می‌گردد.

لوازم و مقدمات قانونی و عرفی وکالت: این قسم از لوازم همچنان که از نام آنها پیداست، خارج از عناصر مقوم وکالت بوده، از متفرعات آن محسوب می‌شوند؛ اما انجام آنها، به حسب قانون یا عرف لازم است. آنچه در مقام بیان اقتضای اطلاق مصادیقی از وکالت، در مواد قانونی و دکترین حقوقی بیان شده است از این قبیل می‌باشد.



در حقوق مدنی مصر نیز بر لزوم انجام مقدمات مورد وکالت تأکید شده است. بدین بیان که گاهی اجرای وکالت مستلزم قیام به اعمال مادی است، مانند جایی که موضوع وکالت «بیع» باشد. در این صورت، وکیل ملزم به ثبت عقد، رسمی نمودن آن و تصدیق امضاء و غیره که در این زمینه لازم است، می باشد و نیز جستجو نمودن مشتری مناسب در موردی که هنگام وکالت، فروش به مشتری معینی لحاظ نشده باشد. بنابراین وکیل با قبول وکالت، بطور ضمنی مکلف به اجرای لوازم و مقدمات مورد وکالت نیز می گردد؛ زیرا انجام وکالت، شامل انجام تمام اعمالی است که برای اجرای مورد وکالت لازم می باشد. ملاک تشخیص این امر پس از استنباط اراده متعاقدین، «ماهیت مورد وکالت» و «عرف» است (سنهوری، ۱۹۶۴م).

#### ۴-۴- تعهد وکیل به حفظ اسرار موکل

ماده ۳۰ قانون وکالت مقرر می دارد: «وکیل باید اسراری را که به واسطه وکالت از طرف موکل مطلع شده و همچنین اسرار مربوطه به حیثیات و شرافت و اعتبارات موکل را حفظ نماید».

ماده ۸۱ آیین نامه استقلال کانون وکلای دادگستری در مقام بیان ضمانت اجرایی عدم رعایت تعهد مذکور، وکیلی را که به واسطه وکالت از اسرار موکل مطلع شده و آن را افشا نماید، قابل تعقیب و مشمول مجازات انتظامی دانسته است؛ اعم از این که اسرار مزبور مربوط به امر وکالت باشد یا مربوط به شرافت و حیثیت و اعتبار موکل.

قابل ذکر است، اقامه دعوی علیه وکیلی که اسرار موکل خویش را فاش ساخته است، صرفاً مستند به حکم قانونی مذکور نیست، بلکه به نوبه خود از جهات دیگری نیز قابل تعقیب مدنی و کیفری می باشد؛ همچنان که ماده ۸۹ آیین نامه ذکر شده بصراحت بیان می دارد: «تعقیب انتظامی، مانع تعقیب مدنی یا کیفری نیست».

#### ۴-۵- تعهد وکیل به تقدیم حساب دوران وکالت

با عنایت به این که وکیل به نیابت از موکل خویش عمل می کند، کلیه اقدامات مالی و معاملاتی را که طی دوران وکالت خویش انجام می دهد، منتسب به موکل بوده به استناد نص ماده ۶۶۸ ق.م. پس از خاتمه این دوران موظف است با وی تصفیه حساب کرده، آنچه را که بعنوان جانشینی او دریافت کرده است، به وی مسترد نماید؛ البته روشن است که موکل می تواند در صورت تمایل وکیل را بطور کلی از دادن صورت حساب معاف کند. زمان حسابرسی و تصفیه حساب غالباً پس از پایان دوره وکالت یا انحلال آن است؛ لیکن در مواردی ممکن است به مقتضای طبیعت عمل مورد وکالت، موعدی قبل از آن متعارف باشد، که در این صورت مطابق «عرف» رفتار خواهد شد؛ مانند وکالت مطلق در اخذ مطالبات موکل، که وکیل به حسب اقتضای اطلاق وکالت، موظف است هر مبلغی را که از بدهکاران دریافت کرده، به موکل عودت دهد و حق ندارد مطالبات وصول شده را تا پایان دوره وکالت نزد خود نگه دارد. در حقوق انگلیس هم مانند ایران، وکیل باید صورت حساب مدت وکالت خود را به موکل تقدیم دارد. همچنین ملزم است اموال و پولهای موکل را از دیگر حساب ها و اموال افراد دیگر و حتی از اموال و حساب های خود جدا نگه دارد. بنابراین علاوه بر این که وکیل از لحاظ اخلاقی ملزم به حفظ اسرار موکل است، از لحاظ حقوقی نیز موظف به رعایت این امر بوده، در صورت تخلف، مجازات می شود.

#### ۴-۶- تعهد وکیل به استرداد اموال و اسناد موکل

وکیل پس از اجرای وکالت و تقدیم حساب به نحوی که گذشت، ملزم است کلیه اموال، اوراق بهادار و اسناد به امانت گذاشته شده موکل را به وی مسترد نماید. بطور کلی وکیل ملزم است آنچه را که از اموال موکل به عنوان امانت در دست دارد، هر زمانی که موکل مطالبه نماید، به وی تسلیم کند و چنانچه این امر را بدون عذر موجه به تأخیر اندازد، «ید امانی» او مبدل به «ضمانی» خواهد شد؛ در نتیجه حتی بدون تقصیر نیز ضامن است. مطلب قابل توجه این که وظیفه وکیل به استرداد اموالی که به حساب موکل اخذ نموده است، ربطی به استحقاق یا عدم استحقاق موکل ندارد و وکیل نباید تحقیق کند که آیا موکل حق دریافت این اموال را دارد یا خیر؟ به همین دلیل، آنچه را که وکیل به حساب موکل از شخصی گرفته، در حالی که بیش از تعهد آن شخص بوده است، باید به موکل تحویل دهد و چنانچه مقدار زاید را برای



خود بردارد، خائن در امانت محسوب می شود. به حسب قانون مدنی مصر (ماده ۷۰۶) و عراق (ماده ۹۳۷) اولاً وکیل نباید مال موکل را در جهت سود خود به کار اندازد. ثانیاً وکیل باید سود مبالغی را که به نفع خود به کار انداخته، بطور کامل به موکل بدهد و نیز از زمان خاتمه وکالت، سود اموالی را که به حساب موکل در ذمه او می باشد، بپردازد. همچنین اگر وکیلی قرار داد بیع، اجاره، قرض یا دریافت دیونی را به حساب موکل داشته باشد، لازم است آنها را به همان صورتی که دریافت نموده، به موکل تقدیم نماید و حق ندارد بعضی یا کل آن اوراق و اسناد را در گرو طلب گذشته خویش یا به ازای استیفای حقوق خود حبس و نگهداری کند. بعلاوه بر اساس قانون مدنی مصر (ماده ۹۷۷) وکیل موظف است به محض اتمام یا انحلال وکالت، اسنادی را که نزد اوست به موکل مسترد نماید و به هیچ وجه مجاز به حبس و نگهداری آنها در قبال استیفای حقوقش نمی باشد (سنهوری، ۱۹۶۴م).

در ایران به طور صریح و مستقل، حکم به لزوم استرداد اموال و اسناد موکل عندالمطالبه یا متعاقب انقضای وکالت نشده است؛ از طرفی حکم قانونی‌ای که دلالت بر جواز «حق حبس» وکیل نماید نیز وجود ندارد. بنابراین در موضع شک و تردید لازم است به اصول و قواعد مسلم حقوقی حاکم بر مسأله تمسک جست و با اجرای «اصل عدم وجود حق حبس»، کلیات احکام قانونی حاکم بر امین را مجری بدانیم؛ چرا که ماده ۶۳۱ قانون مدنی مقرر می دارد: «هرگاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد مثل مستودع است...»؛ لذا همچنان که امین در فرض طلبکار بودن از مستودع، حق حبس اموال امانی او را ندارد، وکیل محق نیز همین حکم را دارد. بنابراین در حقوق ایران، برخلاف رویه قضایی انگلیس و همسو با قانون مدنی مصر، حکم به «عدم وجود حق حبس وکیل» نموده، او را ملزم می دانیم که همچون امینی دلسوز، صرفاً حافظ اموال و اسناد موکل بوده، آنها را «عندالمطالبه» به وی مسترد نماید.

## ۵- پایان و انقضاء وکالت

با یک تقسیم‌بندی، می توان گفت؛ در قانون مدنی ایران عقد وکالت از دو طریق مرتفع می شود: ۱- به عزل موکل یا استعفای وکیل که اراده طرفین در تحقق آنها دخالت دارد. ۲- به موت یا به جنون وکیل یا موکل که پایان یافتن ناخواسته وکالت تلقی می شود. در خصوص بطلان وکالت مطلق با فوت یا جنون یکی از طرفین، بحث زیادی مطرح نیست. اما، آنگاه که وکالت به طور بلاعزل یا با حق توکیل به غیر بسته می شود، مرگ یا دیوانگی موکل یا وکیل اول یا وکیل توکیلی، سؤالات و تردیدهایی را در مورد بطلان وکالت مطرح می کند که قانون مدنی در پاسخ به آنها حکم روشنی ندارد و بعضاً نیاز به اصلاح یا الحاق موادی به قانون مدنی مطرح می شود.

## ۵-۱- فوت وکیل یا موکل

در خصوص موارد بطلان وکالت در قانون مدنی، با مواد ۶۷۰ و ۶۷۸ و حتی ۹۵۴ این قانون مواجه می شویم. طبق ماده ۶۷۰ ق.م. در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می شود و برابر مفاد بند سوم ماده ۶۷۸ قانون مزبور، به موت یا به جنون وکیل یا موکل، وکالت مرتفع می گردد. و در فقه ما نیز همین عقیده دیده می شود (امام خمینی، ۱۳۶۳؛ محقق حلی، ۱۳۶۴؛ حسینی، ۱۳۷۳). و مطابق حکم کلی ماده ۹۵۴ همین قانون؛ کلیه عقود جائزه به موت احد طرفین منفسخ می شود و همچنین به سفته، در مواردی که رشد معتبر است. به مفاد ماده ۶۷۰ ق.م. بعداً خواهیم پرداخت و در خصوص ماده ۹۵۴ این قانون باید گفت؛ اگرچه وکالت عقدی جایز است (ماده ۶۷۹ ق.م.) و به موت احد طرفین منفسخ می شود، ولی می توان اعتقاد داشت که علت اصلی انفساخ وکالت با موت و جنون وکیل یا موکل، به جایز بودن آن مربوط نمی شود بلکه به قطع شدن اذنی است که موکل به وکیل داده است. یعنی اگر بطلان عقد به دلیل جایز بودن آن بود، در مورد عقد هبه با فوت هر یک از طرفین، اثر این عقد جایز تملیک نمی شد (ماده ۸۰۵ ق.م.). در خصوص اذنی بودن و توجیه انحلال وکالت در اثر موت و جنون، برخی نوشته‌اند؛ مبنای اختیار وکیل در تصرفات خود «اذن» موکل است و در نتیجه فوت و جنون موکل منبع زاینده اذن قطع می شود و با فوت و جنون وکیل، موضوع خود را از دست می دهد (کاتوزیان، ۱۳۶۴) به علاوه، با فوت موکل، نیابتی که وی طبق ماده ۶۵۶ ق.م. برای انجام امری به وکیل داده بود، از بین می رود و درباره وکیل هم با فوت او، ادامه اذن منتفی و عقد وکالت منفسخ می شود. بدین ترتیب، اگر مورد وکالت امور مالی موکل باشد، چون با فوت موکل اموال او به ورثه منتقل می گردد، وکیل نمی تواند پس از فوت موکل در آنها تصرفی نماید. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا اگر وکیل از فوت موکل آگاهی نداشته باشد و موضوع وکالت



را انجام دهد، اقدامات وکیل نافذ است یا مسؤولیت او مانند معامل فضولی است؟ در پاسخ، هر چند با سکوت قانون مدنی مواجه می‌شویم، شاید ابتدا مفاد ماده ۶۸۰ ق.م. و یا وحدت ملاک آن به ذهن متبادر شود که البته این تبادر و استدلال نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا، اولاً مفاد ماده ۶۸۰ ق.م. استثناء و در مورد انجام امور وکیل قبل از رسیدن خبر عزل اوست. ثانیاً، پس از فوت موکل، دارایی وی به ورثه‌اش منتقل خواهد شد (ماده ۸۶۷ به بعد ق.م.) و ورثه وظیفه اطلاع دادن فوت مورث خود به وکیل او را ندارند. ثالثاً، بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. که ظاهراً از قواعد آمره است، به طور مطلق موت و جنون وکیل یا موکل را طریق بطلان وکالت می‌داند و بدین ترتیب، بایستی معتقد باشیم که با فوت موکل، وکالت باطل می‌شود، نه با وصول خبر فوت او. و موضوع قابل قیاس با مفاد ماده ۶۸۰ ق.م. نیست. پس معامله‌ای که براساس وکالت‌نامه مزبور انجام شده است نافذ نخواهد بود. البته برخی برای حفظ نظم در معاملات و حمایت از اعتماد مشروع بی‌گناهی که با وکیل طرف معامله می‌شوند، معتقدند که باید قراردادهایی را که وکیل پیش از علم به موت یا جنون موکل بسته است، نافذ شناخت. درباره تعدد وکیل و ماده ۶۷۰ ق.م. که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم، این ماده مقرر می‌کند؛ در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند، به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود. در اینجا، علت باطل شدن وکالت روشن است. چون از ابتدا هدف موکل این بوده که وکلا با یکدیگر و اشتراکی و مجتمعاً وکیل باشند و اقدام نمایند، پس اگر یکی از آنها فوت کند، دیگری نمی‌تواند به تنهایی مبادرت به انجام امر وکالت نماید و در صورت انجام، عمل او باطل است. در این خصوص، بعضی معتقدند که اگر یکی از آن دو بمیرد، وکالت دیگری هم باطل می‌شود و جایز نیست که حاکم ضم امین کند (محقق حلی، ۱۳۶۴) اما، برخی نوشته‌اند؛ هرگاه موکل به جای وکیل متوفی، وکیل دیگری انتخاب نماید آن دو می‌توانند مجتمعاً امر وکالت را انجام دهند (امامی، ۱۳۸۶).

در آثار فوت وکیل یا موکل در وکالت بلاعزل و وکالت در توکیل، همچنین شرط ادامه وکالت پس از فوت یکی از طرفین و وکالت‌نامه غایب مفقودالثر به جهت نوع وکالت و مسایل خاص حاکم بر این موارد آنها را در بندهای جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### ۵-۱-۱- وکالت بلاعزل

طبق ماده ۶۷۹ ق.م.: موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل و یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. در اینجا می‌خواهیم بررسی کنیم که فوت موکل یا وکیل که در وکالت مطلق موجب بطلان عقد بود، آیا در وکالت بلاعزل که حق فسخ در آن نیست نیز این اثر را دارد؟ یا اگر عقد جایز وکالت در ضمن عقد لازمی به صورت شرط درآید و یا موکل حق عزل وکیل را از خود سلب و ساقط نماید، با فوت وکیل یا موکل، وکالت باطل نمی‌گردد. در پاسخ به نظر می‌رسد، با مرگ هر یک از طرفین در وکالت بلاعزل هم، بقای آن منتفی می‌شود. زیرا؛ اولاً بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. به طور مطلق فوت یا جنون وکیل یا موکل را موجب انقضای وکالت می‌داند. ثانیاً، مطابق ماده ۹۵۴ همین قانون، به عنوان قاعده حاکم بر همه عقود جایز، موت احد طرفین موجب انفساخ عقد جایز خواهد شد. بدیهی است بلاعزل بودن وکالت و اسقاط حق عزل یا استعفا، ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد و آن را به عقدی لازم تبدیل نخواهد کرد و صرفاً موکل حق عزل وکیل را در مدت محدود یا نامحدود از خود ساقط نموده یا حق استعفا وکیل سلب شده است. ثالثاً، جوهره اذن و نیابت در وکالت که در مرحله حدوث عقد وجود داشته، در باقی آن هم مورد نیاز است و با فوت یکی از طرفین، در نظام حقوقی ما نمی‌توان پذیرفت که کماکان اذن و نیابت باقی خواهد بود. بلکه، اثر فوت هر یک از دو طرف، انحلال عقد وکالت (حتی بلاعزل) را در پی خواهد داشت. البته نبایستی غافل شد، وکالت‌نامه‌های بلاعزل که امروزه در معاملات رواج دارد، وکالت صرف نیست؛ بلکه، از نظر طرفین و عرف، گاهی معامله تمام عیار تلقی می‌گردد و در کنار ماده ۶۷۹ ق.م. قصد مشترک و هدف واقعی تنظیم‌کنندگان چنین وکالت‌نامه‌هایی، انتقال مالکیت بوده که معمولاً با بیع‌نامه‌ای عادی با مفاد ماده ۱۰ ق.م. منطبق و همراه است. در هر حال، اصولاً باید اعتقاد داشت که با وجود این‌گونه وکالت‌نامه‌ها، طبیعت وکالت کماکان باقی خواهد ماند و با فوت هر یک از طرف‌های وکالت، عقد باطل می‌شود. مع‌ذک، اگر موکل فوت کند، ورثه او قائم‌مقام تعهدات مورث خود خواهند بود و حقی که در موضوع وکالت وجود داشته با فوت موکل از میان نمی‌رود و با اثبات آن، ورثه موکل باید حق را تأدیه کنند و از طرف دیگر، با فوت وکیل، این حق به ورثه او انتقال می‌یابد.



### ۵-۲-۱- وکالت در توکیل

براساس ماده ۶۷۲ ق.م. وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد. فلذا اگر وکیل به اذن یا اجازه موکل حق انتخاب وکیل داشته باشد می‌تواند برای امر وکالت، به دیگری وکالت دهد، و آلا از حدود وکالت خود تجاوز کرده و طبق مفاد ماده ۶۷۳ ق.م. مسؤول است. در مورد این پرسش که وکیل توکیلی (وکیل دوم)، وکیل موکل می‌باشد یا وکیل خود وکیل (اول)، نحوه پاسخ، آثار متفاوتی را در پی خواهد داشت که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد:

در یک فرض، وکیل توکیلی که انتخاب می‌شود، وکیل موکل اصلی است. بنابراین، به فوت وکیل اول، وکالت وکیل دوم، از بین نمی‌رود. در این باره سؤال شده است که آیا با فوت وکیل، وکالت وکیل مع‌الواسطه نیز منتفی می‌شود؟ در پاسخ، کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی در جلسه ۴۴/۲/۱۸ چنین اظهار نظر کرده است: در صورتی که وکیل حق توکیل داشته و وکیل تعیین کرده است، با فوت وکیل اول، وکالت وکیل مع‌الواسطه به قوت خود باقی خواهد بود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵).

در فرض دیگر، وکیل دوم، وکیل و نماینده وکیل اول است. بدین ترتیب، با فوت وکیل اول، وکالت دوم هم باطل می‌شود (امام خمینی، ۱۳۶۳).

اگرچه این دسته‌بندی و نتیجه آن منطقی و قابل دفاع است. اما دیدیم که قانون مدنی در ماده ۶۷۸، به طور مطلق و بدون هرگونه قیدی، موت یا جنون وکیل یا موکل را موجب مرتفع شدن وکالت می‌داند. بنابراین، به رغم موجه بودن نتیجه حاصل از فروع یادشده، اظهار نظر قاطع در این زمینه‌ها، مشکل است و باید بپذیریم که قانون مدنی ما در خصوص اثر فوت و جنون در وکالت‌نامه‌های با حق توکیل به غیر، ابهامات و نقایصی دارد و جا دارد قانون مزبور اصلاح و برای فروع مختلف وکالت در توکیل و آثار فوت و جنون هر یک از طرفین عقد و حتی عزل و استعفاء آنان، احکام مقتضی پیش‌بینی شود.

### ۵-۱-۳- شرط ادامه وکالت برای پس از فوت یکی از طرفین

قسمت اخیر ماده ۷۷۷ ق.م. این تردید را پیش می‌آورد که گویی اگر طرفین شرط نمایند که عقد وکالت با فوت هر کدام از آنان منحل نشود، چنین شرطی صحیح است. طبق این ماده: «در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علی‌حده ممکن است راهن، مرتهن را وکیل کند که؛ اگر در موعد مقرر راهن قرض خود را ادا ننمود، مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفا کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود. در صورتی که بند ۳ ماده ۶۷۸ و یا ماده ۹۵۴ ق.م. از قواعد آمره به شمار روند، ناگزیریم که بپذیریم؛ شرط خلاف آنها باطل است. یعنی حکم ماده ۷۷۷ ق.م. در مورد عقد رهن و به اعتبار حقی است که برای مرتهن نسبت به عین مرهونه مقرر شده و نباید از این استثنا، قاعده‌ای کلی ساخت و به سایر موارد سرایت داد. بدین ترتیب، باید اعتقاد داشت که در صورت درج چنین شرطی حتی ضمن عقد لازم، با فوت وکیل یا موکل، وکالت بی‌اثر می‌گردد و وکالت مندرج در ماده ۷۷۷ ق.م. آن گونه که برخی نوشته‌اند در اینجا؛ وکالت به مفهوم اصطلاحی خود نیست و باید آن را نوعی «ایجاد حق» تلقی کرد. همچنین هرگاه فوت موکل نتواند نیابت وکیل را از بین ببرد، رابطه حقوقی را باید «وصایت» دانست نه وکالت (کاتوزیان، ۱۳۶۴).

### ۵-۱-۴- وکالت‌نامه غایب مفقودالاثار

با تعریف ماده ۱۰۱۱ ق.م. غایب مفقودالاثار کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد و مطابق ماده ۱۰۱۹ همین قانون؛ حکم موت فرضی غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادتاً شخص غایب، زنده نمی‌ماند.

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا وضعیت حقوقی غایب مفقودالاثار بعد از صدور حکم موت فرضی او و قطعیت آن، مانند کسی است که واقعاً فوت نموده و در نتیجه وکالت‌نامه‌ای که یک طرف آن فرد مفقود بوده، باطل است؟ یا این دو وضعیت با یکدیگر قابل قیاس نیستند.



قانون مدنی، در این خصوص، حکم صریحی ندارد. با این حال، برای بررسی این دو وضعیت، مناسب است دو موضوع را از یکدیگر تفکیک نماییم. نخست اینکه غایب مفقودالاثر از خود دارایی باقی گذاشته و برای اداره آن تکلیف مشخص و وکیل معین کرده است، و یا اینکه اصولاً موضوع مربوط به قبل از صدور و قطعی شدن حکم موت فرضی وی می‌باشد، و دوم آنکه پس از صدور حکم موت فرضی و قطعی شدن آن، در مورد وکالت‌نامه‌ای که یک طرف آن غایب مفقودالاثر است، این بحث مطرح می‌شود.

مورد نخست به بحث ما ارتباطی پیدا نمی‌کند و به نظر می‌رسد قبل از صدور و قطعیت حکم فوت فرضی در هر حال، وکالت‌نامه غایب مذکور، از این جهت معتبر خواهد بود. اما بحث ما در جایی است که غایب مفقودالاثر (غایب مفقودالخبر) یک طرف وکالت‌نامه و مثلاً موکل است و بر اثر درخواست ورثه او یا وصی و موصی‌له، دادگاه پس از تحقیق و بررسی النهایه حکم قطعی بر موت فرضی او را صادر و اعلام می‌کند. در اینجا، نظر ارجح آن است که با صدور حکم قطعی دادگاه مبنی بر فوت فرضی، وکالت‌نامه او نیز فاقد اعتبار لازم خواهد شد. زیرا؛ اولاً بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. بدون قید و شرط، موت یا جنون وکیل یا موکل را یکی از راه‌های انقضای وکالت می‌داند. پس فوت، چه حقیقی و چه فرضی، مشمول بند یادشده خواهد گردید. ثانیاً، با تشابه و وحدت ملاک فوت واقعی و فرضی، نتیجه می‌گیریم که آثار حقوقی آن دو هم یکی است و فوت فرضی نیز مانند حقیقی وکالت را زایل می‌کند. ثالثاً، با دقت در مفاد مواد ۱۴۰ (قسمت پایانی)، ۱۴۳ و ۱۶۰ ق.ا.ج.، همچنین قسمت اخیر ماده ۱۰۲۶ و ماده ۱۱۵۶ ق.م. هم این اندیشه تقویت می‌شود که با صدور حکم قطعی فوت فرضی غایب مفقودالاثر، اثر حکم فوت فرضی به وکالت‌نامه نیز تسری پیدا می‌کند. در این باره برخی نوشته‌اند؛ وضعیت حقوقی غایب پس از صدور حکم فوت فرضی مانند کسی می‌باید که حقیقتاً مرده است (امامی، ۱۳۸۶) و یا حکم فوت فرضی که قطعیت پیدا نمود، مورد آن قوه شیء محکوم‌بها را پیدا می‌کند، یعنی دارای همان آثاری خواهد بود که موت حقیقی دارا می‌باشد. البته اگر پس از صدور و اعلام حکم فوت فرضی، غایب مفقودالخبر (غایب مفقودالاثر) پیدا شود یا زنده بودن یا تاریخ واقعی فوت او معلوم گردد، ناگزیر بایستی معتقد بود که حسب مورد، وکالت‌نامه وی نیز معتبر یا تا تاریخ فوت حقیقی او اعتبار داشته است. زیرا، در حالی که مثلاً ثابت می‌شود موکل زنده است و تنها حکم قطعی دادگاه او را در حکم مرده فرض نموده، دلیلی قانونی و منطقی بر بطلان و بی‌اعتباری وکالت وی نمی‌توان ارائه نمود و حکم موت فرضی صادره را موجه و معتبر دانست. به علاوه، از وحدت ملاک و مفاد مواد ۱۳۵ و ۱۶۱ ق.ا.ج. و ۱۰۲۷ و ۱۰۳۰ ق.م. نیز می‌توان تا حدودی به این نتیجه نایل شد. هرچند پس از اعتقاد بر بطلان عقد، متعاقباً معتبر تلقی نمودن آن مشکل است. ولی، وقتی حکم فوت فرضی در حکم فوت واقعی است، اعتقاد به بطلان وکالت، پس از صدور حکم قطعی فوت فرضی هم، در حکم بطلان است، نه بطلان! و در نتیجه پس از پیدا شدن مفقود و احراز حیات وی، وکالت‌نامه‌اش نیز از این جهت واجد اعتبار لازم خواهد بود.

## ۵-۲- جنون وکیل یا موکل

جنون یا دیوانگی در اصطلاح حقوقی، صفت کسی (است) که فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است. (به علاوه) احراز جنون با دادگاه است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵) جنون بر دو گونه می‌باشد؛ ادواری که گاهی در انسان بروز می‌کند و اطلاق که حالت دیوانگی همیشگی است. با توجه به اینکه بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. موت یا جنون وکیل یا موکل را موجب انقضای وکالت می‌داند، آنچه در مبحث گذشته درباره اثر فوت وکیل یا موکل بر عقد وکالت گفتیم، اصولاً در مورد جنون آنان نیز صادق است و از این لحاظ، نیازی به بحث جداگانه در مورد جنون وکیل یا موکل و مثلاً بطلان عقد وکالت با زوال عقل هر یک از طرفین نیست. معذک، تفاوت‌هایی نیز بین این دو عنوان وجود دارد که باعث می‌شود، جنون احد طرفین وکالت را به طور جداگانه هم مورد بررسی قرار دهیم. فرض ما در حالتی است که موکل و وکیل در حالت سلامت عقلی، اقدام به بستن عقد وکالت کرده‌اند و حتی مجنون ادواری، در حالت افاقه، قرارداد وکالت را منعقد نموده است. اما پس از آن و قبل از انجام موضوع وکالت، موکل یا وکیل دچار بیماری جنون می‌شود و وکالت منسوخ و اذن قطع می‌گردد. یعنی آنچه که هنگام انعقاد وکالت برای صحت آن لازم بوده، در ادامه آن هم ضروری است؛ خواه ممنوعیت و بطلان عقد مجنون برای حمایت از او باشد و خواه برای جلوگیری از ورود ضرر به طرف دیگر عقد. در هر حال، همان‌گونه که اشاره شد، آثار موت یا جنون وکیل یا موکل در عقد وکالت تا حد زیادی به یکدیگر شبیه است. مثل اینکه اگر نفوذ اعمال وکیل پیش از آگاهی از عزل، حکمی استثنایی است، همان‌گونه که در مورد فوت موکل قابل اجرا نبود، در مورد جنون وی نیز قابل اجرا نیست.



اما بحثی که در اینجا قابل طرح است و تردیدهایی را به وجود می‌آورد، بطلان عقد وکالت در خصوص جنون ادواری است. زیرا، در مورد جنون دائمی، بدون شک بیماری جنون هر یک از طرفین عقد وکالت، موجب بطلان آن می‌گردد. لیکن در مورد جنون ادواری در قانون مدنی مستقلاً حکمی دیده نمی‌شود. با این حال، به دلایلی می‌توان گفت که با عارض شدن جنون به هر یک از طرفین عقد وکالت، خواه جنون دائمی باشد یا ادواری، وکالت باطل می‌شود. زیرا اولاً، برابر بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م. به طور اطلاق «جنون» عقد وکالت را مرتفع می‌کند. یعنی در اینجا جنون هم شامل اطلاق و هم ادواری است. ثانیاً، وقتی عقد وکالت در جنون ادواری زایل گردید و اذن مرتفع شد، اتصال اذن قطع شده و عقد گسسته، موجه نخواهد بود و این امر که اعمال حقوقی مجنون ادواری زایل گردید و اذن مرتفع شد، اتصال اذن قطع شده و عقد گسسته، موجه نخواهد بود و این امر که اعمال حقوقی مجنون ادواری در حال افاقه نافذ است (ماده ۱۲۱۳ ق.م.)، در اینجا نمی‌تواند مصداق داشته باشد. یعنی نمی‌توان گفت هرگاه به فرد، جنون دست داد، وکالت باطل می‌شود و هر وقت او به حالت افاقه رسید، عقد منحل شده، دوباره معتبر می‌گردد و در نتیجه ممکن است وکالت‌نامه واحد، بارها باطل و مجدداً خود به خود اعتبار یابد!

درباره جنون، برخی از فقهای ما معتقدند که (وکالت) بنا بر اقوی به پیدا شدن دیوانگی مستمر و بنا بر احتیاط در غیر چنین دیوانگی (مثلاً ادواری) باطل می‌شود (امام خمینی، ۱۳۶۸) و یا یکی از حقوق دانان می‌نویسد: «... جنون خواه اطلاق باشد و یا ادواری اگرچه مدت آن کوتاه و چند دقیقه بیش به طول نینجامد موجب ارتفاع وکالت می‌گردد» (امامی، ۱۳۸۶).

### ۵-۳- سفاقت، بی‌هوشی و فراموشی

از آنجا که قانون مدنی در ماده ۶۸۲، محجوریت موکل یا وکیل و بطلان وکالت آنان را مطرح نموده، مناسب است پیرامون این ماده نیز مختصراً بحث شود. این ماده مقرر می‌کند: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد. می‌دانیم که ماده ۱۲۰۷ ق.م. صغار، اشخاص غیررشید و مجانین را محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود، ممنوع می‌داند. حال باید دید منظور از محجور در ماده ۶۸۲ ق.م. تنها می‌تواند شامل اشخاص غیررشید، یعنی سفیه باشد.

در مورد سفیه گفته‌اند؛ عدم رشد یا صفت شخص بالغ (کبیر) که تصرفات او در اموال و حقوق خویش جنبه عقلایی نداشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵) نکته‌ای که ذکر آن در اینجا مناسب می‌باشد، آن است که برابر ماده ۱۲۱۴ ق.م. معاملات و تصرفات غیررشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او؛ مع‌ذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

نمونه این تملکات می‌تواند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات باشد. (در پایان ماده ۱۲۱۲ ق.م. به آنها اشاره شده است). بدین ترتیب می‌توان گفت اگر موضوع وکالت، تملکات بلاعوض یا امور غیرمالی باشد و شخص سفیه برای آنها به دیگری وکالت دهد، قرارداد وکیل یا موکل سفیه، صحیح و معتبر است. به علاوه، عارض شدن سفاقت در اثنای وکالت موجب بطلان آن نخواهد شد. ولی آن گونه که برخی هم نوشته‌اند؛ نسبت به امور دیگر که سفیه نمی‌تواند در آن تصرف بنماید مانند معاملات و عقود (غیر از قبول صلح و هبه بلاعوض) ایجاباً و قبولاً سفیه در اثنای وکالت موجب انفساخ عقد مزبور خواهد بود (امامی، ۱۳۸۶) به بیان دیگر، عارض شدن سفیه در امور مالی بعد از بستن عقد وکالت (به جز مواردی که استثنا شده)، طبق ماده ۶۸۲ ق.م. موجب بطلان عقد وکالت می‌گردد.

در پایان، بی‌مناسبت نیست، این سؤال مطرح شود که آیا مواردی مانند بی‌هوشی (اغما) و خواب و فراموشی نیز ممکن است موجب انحلال عقد وکالت گردد؟ قانون مدنی در این خصوص حکم یا پاسخی ندارد و اسمی از آنها نبرده است. فلذا، نمی‌توان موارد مزبور را موجب انقضای عقد وکالت دانست. این پرسش از آنجا مطرح می‌شود که در فقه ما بعضی بی‌هوش شدن وکیل یا موکل را مانند جنون در شمار موارد انحلال عقد وکالت دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۸) بنابراین، اگر قضاوت دادگاه‌ها به استناد اصل ۱۶۷ ق.ا. و ماده ۳ ق.آ.د.م. در این خصوص به دلیل ساکت بودن قانون و غیره به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر مراجعه و در پی یافتن حکم قضیه بوده باشند، باید دید پاسخ و رویه چیست؟ اگرچه رأی وحدت رویه و یا رویه قضایی مشخصی در موارد فوق دیده نشده است، باین حال، بعید به نظر می‌رسد که با استفاده از این شیوه هم بی‌هوشی و خواب و فراموشی هر یک از طرفین وکالت را باعث بطلان آن دانست. زیرا؛ علت انحلال عقد وکالت با عارض شدن فوت و جنون و آثار آن با بی‌هوشی متفاوت بوده و قابل تأمل فراوان است که بتوان اثر اغمای عارضی خصوصاً بی‌هوشی عمدی که ممکن



است مثلاً چند ساعت برای انجام عمل جراحی روی فرد انجام شود را به نحوی یا در حدی دانست که عقد جایز، وکالت فرد را باطل کند. بنابراین، بایستی معتقد بود که طبق قوانین و مقررات فعلی ما، بی‌هوشی وکیل یا موکل باعث بطلان عقد وکالت نمی‌شود و به طریق اولی خواب هم، اگر چه طولانی، نقشی در بی‌اعتبار کردن وکالت نخواهد داشت (محقق‌حلی، ۱۳۶۴) مضافاً اینکه عرف جامعه ما هم این موضوع را پذیرفته است. این مسأله ممکن است در مورد فراموشی طرفین عقد وکالت هم مطرح شود. مثل اینکه کسی به دلیل بستن وکالت‌های فراوان و یا انقضای مدتی طولانی از آنها یا هر دو، به یاد نیاورد که وکیل یا موکل وکالت‌نامه‌ای بوده است. در اینجا نیز بایستی معتقد بود که دلیلی برای بطلان وکالت‌نامه‌ای که طرفین یا یکی از آنان، انعقاد و وجود وکالت را از یاد برده است، در نظام حقوقی ما دیده نمی‌شود و کماکان این نوع وکالت‌نامه‌ها نیز از اعتبار لازم برخوردار می‌باشند.

#### ۵-۴- از بین رفتن متعلق وکالت

ماده ۶۸۳ بیان می‌دارد « هر گاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به طور کلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد به جا آورد مثل این که مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منفسخ می‌شود.» بنابراین در این ماده از سه عنوان مختلف استفاده شده، از بین رفتن متعلق وکالت، انجام مورد وکالت توسط موکل، انجام عمل منافی با مورد وکالت توسط موکل، که دو مورد اخیر در حکم فسخ ضمنی عقد وکالت نیز هست واز این حیث نیز موجب از بین رفتن وکالت وکیل می‌شود چرا که ممکن است مثلاً انجام مورد منافی با مورد وکالت موجب از بین رفتن متعلق وکالت نشود اما بنا به اراده ضمنی موکل و ماهیت عقد وکالت بعنوان عقد جایز، دیگر جایی برای انجام مورد وکالت توسط وکیل نباشد. پس می‌توان برای از بین رفتن متعلق وکالت دو صورت کلی در نظر گرفت، یکی از بین رفتن موضوع وکالت در اثر حوادث خارجی یا اقدام شخص ثالث و دیگری از بین رفتن موضوع وکالت به وسیله موکل که بنا بر آنچه گفته شد، در فرض دوم، حتی در صورتی هم که موضوع وکالت با اقدام موکل از بین نرود (مثل انجام عمل منافی موضوع وکالت)، باز هم می‌تواند از این طریق، که نشانه‌ای است بر رضای نبودن (موکل) به کاری که برای اجرائیش (به وکیل) وکالت داده، از موجبات فسخ ضمنی، و در نتیجه انحلال وکالت باشد.

#### ۵-۵- پایان مدت وکالت

پایان یافتن مدت وکالت را باید بر سایر موارد انحلال افزود. چنانچه اگر مالکی برای فروش ملک خود مثلاً به مدت ده روز به دیگری وکالت دهد، بعد از مدت ده روزه نمایندگی وکیل بدون اینکه نیازی به عمل حقوقی دیگری (عزل) از جانب موکل باشد، خود به خود از بین می‌رود. (انحلال می‌یابد) و پس از آن، اقدامات وکیل در انجام مورد وکالت به سمت نمایندگی وی (بعنوان وکیل) نبوده و نیاز به تجویز مجدد توسط مالک دارد. پس پایان مدت وکالت را نیز باید در زمره موارد انزال وکیل یا انفساخ وکالت آورد.

#### ۵-۶- تعیین مدت در وکالت

قانون مدنی در باب وکالت مدت دار، نص صریحی ندارد. ولی باتوجه به ماده ۵۵۲ ق.م. در مورد مضاربه که بیان می‌دارد: « هر گاه در مضاربه، برای تجارت، مدت معین شده باشد. تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی‌شود لیکن پس از انقضای مدت، مضارب نمی‌تواند معامله بکند مگر به اجازه ی جدید مالک»، با تنقیح مناط و القای خصوصیت از مضاربه میتوان گفت تعیین مدت عقد جایز را لازم نمیکند و تنها فایده تعیین مدت در وکالت، این است که در مدت تعیین شده عقد به طور جایز باقی می‌ماند و با پایان یافتن مدت، وکالت نیز منقضی میشود، پس برای انجام مورد وکالت نیاز به اذن مجدد است. در مورد وکالتی که به طور مطلق منعقد گردد و به طور صریح مقید به زمان مشخص نباشد قانون مدنی حکمی ندارد و با استفاده از اصل حاکمیت اراده و تمسک به توافق ضمنی دوطرف می‌توان وکالت مطلق را وکالت مستمر دانست وگرنه در متن عقد مدت دار بودن آن را ذکر میکردند. با وجود این ممکن است وکالتی که به طور صریح مقید به زمان خاصی نیست به طور ضمنی یا عرفی مقید باشد (مستفاد از ۲۲۵ق.م) ولی هرکس چنین ادعایی دارد باید آن را ثابت کند.





## نتیجه گیری

فقهای امامیه، با عباراتی نزدیک به هم، وکالت را اختصاراً به «استنباه در تصرف» تعریف کرده‌اند اما در مورد نوع تصرف موضوع عقد وکالت، میان آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. معدودی از ایشان، توکیل به غیر را صرفاً در تحقق عقود و ایقاعات ممکن می‌دانند. در مقابل گروه غالب با تمهید و تکیه بر این معیار که هر فعلی که مباشرت شخص معین در انجام آن شرط نبوده و به عبارت دیگر، قابل نیابت باشد، قابل توکیل نیز هست، شمول موضوعی وکالت را اعم از اعمال حقوقی و مادی دانسته‌اند و بر این مبنا، اعطای وکالت را در انشای عقود و ایقاعات، طرح دعاوی، همچنین قبض و اقباض عوضین، مطلق قبض مال (دیه، نفقه و...) و اجرای حدود و قصاص، مجاز می‌شمارند؛ نظری که در فقه اهل سنت هم مورد اقبال عموم واقع شده است. هر چند قانون مدنی ایران در باب وکالت (مواد ۶۵۶ تا ۶۸۳)، در مورد اعمال و تصرفات قابل توکیل، صراحت ندارد و از ظاهر مواد آن، هر دو نظرفوق، به گونه‌ای قابل استنباط است؛ اما با تأمل در احکام دیگر قانون همچنین مفاد سایر قوانین حاکم و سوابق فقهی مربوط، می‌توان گفت با وجود شیاع عرفی وکالت در انجام اعمال حقوقی به ویژه عقود، برای انجام اعمال مادی قابل نیابت نیز ممکن است به دیگری وکالت داد چنان‌که گاهی اوقات مشاهده می‌شود افراد برای انجام پاره‌ای از کارها و امور غیرحقوقی، به دیگری وکالت می‌دهند و در عرف جامعه حقوقی، این‌گونه تفویض اختیار، به «وکالت کاری» مرسوم است.



## منابع و ماخذ

### فارسی:

- (۱) امامی، سیدحسین، ۱۳۸۶، حقوق مدنی، جلد ۲، چاپ بیست و سوم، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
- (۲) ایزانلو، محسن و میر شکاری، عباس، عزل وکیل، پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۳۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ۵۳-۸۶.
- (۳) بازگیر، یدالله، ۱۳۸۵، قانون مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور (وکالت و عقد ضمان)، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی.
- (۴) جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۶۸، ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش.
- (۵) جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۵، دانشنامه حقوقی، جلد ۵، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- (۶) جهانگیر، منصور، ۱۳۸۳، قانون مدنی، چاپ بیستم، تهران، نشر دیدار.
- (۷) کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۹، حقوق مدنی (عقود معین)، جلد ۴، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.

### عربی:

- (۱) ابن منظور، ۱۴۱۶، لسان العرب، جلد ۷ بیروت، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی.
- (۲) الجبعی العاملی، زین الدین (شهید ثانی)، بی تا، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة جلد ۴، بیروت، دارالعالم الاسلامی.
- (۳) السنهوری، عبدالرزاق، ۱۹۶۴م، الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی.
- (۴) بستانی، معلم بطرس، ۱۹۸۷ م، محیط المحيط، بیروت، مکتبه لبنان.
- (۵) حائری طباطبایی، سید علی بن محمد، ۱۴۱۸ق، ریاض المسائل، جلد ۱۰، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- (۶) حسینی، سیدعلی، ۱۳۷۳، ترجمه و توضیح لمعه، جلد ۲، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- (۷) حلّی، ابو القاسم نجم الدین، (محقق حلّی)، ۱۴۰۹ق، شرایع الاسلام، جلد ۲، چاپ ۲، تهران، انتشارات استقلال.
- (۸) حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، ۱۴۱۳، قواعد الاحکام، جلد ۲، قم، مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریة.
- (۹) حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، بی تا، تذکره الفقهاء، جلد ۲، قم، مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریة.
- (۱۰) خمینی، روح الله، ۱۳۶۸، تحریر الوسیله، جلد ۳، ترجمه علی اسلامی، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۱) رازی، ابوالفتوح، ۱۳۶۶، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، جلد ۹، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- (۱۲) طباطبایی، سید علی، ۱۴۱۹، ریاض المسائل، جلد ۹، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- (۱۳) طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۱۴، تکملة العروة الوثقی، جلد ۱، چاپ اول، قم، نشر داوری.
- (۱۴) طریحی، فخر الدین، ۱۴۰۸، مجمع البحرین، جلد ۴، چاپ ۲، قم، مکتبه نشر الثقافه الاسلامیه.
- (۱۵) طوسی، محمد، بی تا، المبسوط، جلد ۲، نجف، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریة.
- (۱۶) عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۴، مسالك الافهام، جلد ۵، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- (۱۷) عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۴۱۱، اللمعه دمشقیة، قم، نشر دار الفکر.
- (۱۸) مقدس الاردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۱۲ق، مجمع الفائدة و البرهان، جلد ۹، چاپ اول، قم، جامعه المدرسین.
- (۱۹) نجفی، محمد حسن، ۱۳۹۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، جلد ۲۷، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.